

## مقصود از (ثم استوی علی العرش) چیست؟

تشکیل می‌دهند، آن را به نشستن خدا بر تخت تفسیر کرده‌اند، (بدون آنکه آن را کنایه از تدبیر امور آفرینش بدانند) حتی به این مطلب نیز اکتفا نکرده، بلکه «مقام محمود»<sup>(۲)</sup> را نیز به نشانیدن پیامبر در کنار خدا بر تخت خویش تفسیر می‌کنند<sup>(۳)</sup>، ولی «اهل تنزیه» که بیشتر

**سؤال:** خدای جهان، خدای پیراسته از زمان و مکان، منزّه از ماده و ویژگی‌های آن، والاتر از آن است که بر تختی بنشیند و به تدبیر جهان بپردازد. با توجه به این اصل مسلم، مقصود از این فراز از آیه «ثم استوی علی العرش»<sup>(۱)</sup> چیست؟  
\*\*\*

**پاسخ:** از زمان‌های دیرینه، این فراز از آیه که در موارد متعددی از سوره‌های قرآن وارد شده است، مورد بحث و بررسی قرار گرفته است. «مجسمه» که بیشترین آنها را حنابله

۱. سوره حدید، آیه ۴.
۲. «عسی أن یبعثک ربک مقاماً محموداً» (اسراء/۷۹): «امید است خدایت تو را به مقامی درخور ستایش برانگیزد».
۳. مدارک این دو مطلب در آخر مقاله خواهد آمد.

مسلمانان را تشکیل می‌دهند، این تفسیر را باطل و بی‌اساس دانسته‌اند، و آن را به کمک آیات دیگر تفسیر می‌کنند و می‌گویند جمله یاد شده کنایه از پرداختن به تدبیر امور آفرینش است. آگاهی علمی (نه تقلیدی) از مفاد آن بستگی دارد که در چهار مورد سخن گفته شود:

۱. معنی «استواء» که مصدر فعل «استوی» می‌باشد، در لغت و قرآن
۲. مورد به کارگیری واژه «عرش» در قرآن کجاست؟
۳. معارف و حقایقی که قبل از این جمله و بعد از آن در قرآن وارد شده است، چگونه است؟
۴. در کنایه، آنچه مهم است، لازمه معنی است نه خود آن. با توضیح این موارد چهارگانه مفاد آیه کاملاً روشن می‌شود.

### استواء در لغت

ابن منظور مصری، می‌نویسد: استوی در معانی یاد شده در زیر به کار می‌رود:

۱. استوی الشيء: اعتدل (راست و

درست شد)  
 ۲. استوی الرجل: بلغ اشدّه (به حد رشد و کمال رسید)  
 ۳. استوی: استولی وظهر (چیره و پیروز شد)  
 آنگاه با این شعر به معنی سوم اشاره می‌کند:

قد استوی بشرُ علی العراق

من غیر سیف ودم مهراق  
 «بشر بر عراق چیره شد، بی آن که شمشیری به کار برد و خونی بریزد».  
 با توجه به آنچه گفته شد هرگز استوی مترادف با لفظ «جلس» و «استوی» به معنی «جلس» نیست و در زبان عرب دیده نشده که آنگاه که بخواهند به یک نفر امر کنند بنشینند، بگویند: «استوی»، بلکه آن را در مورد اعتدال و راست و درست شدن به کار می‌برند، از این جهت باید گفت که لفظ «استوی» دارای معنی خاصی است که گاهی در تناسب و توازن، و گاهی در کمال و رشد، و گاه در چیرگی جلوه می‌کند.

اخفش می‌گوید: استوی به معنی «علو» است. عرب می‌گوید: «استویت فوق

۲. ﴿كَزَّرِعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَىٰ عَلَىٰ سُوقِهِ﴾ (۳)

«مانند کشت و کاری که جوانه‌های خود را برآورده و آنها را نیرومند ساخته، تا درشت گشته و روی پای خود ایستاده است».

در این آیه، «استوی» در کمال جسمانی گیاه و روی پای خود ایستادن به کار رفته به گونه‌ای که باد و طوفان آن را از جای نکنند.

۳. آنگاه که درباره کشتی و چهارپایان که وسیله نقلیه انسان‌هاست سخن می‌گوید، چنین می‌فرماید: ﴿وَجَعَلَ لَكُمْ مِنَ الظُّلُمِ وَالْأَنْعَامِ مَا تَرْكَبُونَ﴾ لَسْتُمْ وَإِذَا اسْتَوَيْتُمْ عَلَيْهِ﴾ (۴)

«برای شما از کشتی‌ها و چارپایان مرکب‌هایی قرار داد تا بر آنها سوار شوید و به خوبی بر پشت آنها قرار گیرید و سپس هنگامی که بر آنها سوار شدید،

الدابة وعلى ظاهر البيت أى علوته واستوى على ظهر دابته أى استقر». در این مورد، استوی به معنای استقرار و استواری و پابرجایی و به دست گرفتن زمام امور است. و به عبارت دیگر هر چند استقرار بر دابّه با جلوس همراه است، اما نظر، جلوس بر دابه نیست، بلکه مقصود اصلی، حالت استقرار و استواری است. (۱)

### استواد در قرآن

برگردیم معنی «استواء» را از خود قرآن به دست آوریم.

قرآن واژه «استوی» را غیر از مورد عرش و آسمان، در معانی یاد شده در زیر به کار می‌برد که همگی، صورت‌های مختلف از یک معنی است، هر چند به صورت ظاهر، رنگ معانی مختلف به خود گرفته است:

۱. در مورد حضرت موسی می‌فرماید:

﴿وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَىٰ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا﴾ (۲)

«هنگامی که موسی از نظر قوای جسمانی و بدنی به حد کمال رسید، دانش و حکمت به او دادیم».

۱. لسان العرب، ج ۱۴، ص ۴۱۴، ماده سوی. با توضیح.

۲. قصص/۱۴.

۳. فتح/۲۹.

۴. زخرف/۱۳ و ۱۴.

نعمت‌های پروردگارتان را متذکر شوید». در این آیه نخست از رکوب و جلوس بر کشتی و چهارپایان سخن گفته (ترکبون)، آنگاه از واژه «استوی» بهره گرفته و فرمود: ﴿لِتَسْتَوُوا عَلَى ظُهُورِهِ ثُمَّ تَذْكُرُوا نِعْمَةَ رَبِّكُمْ إِذَا اسْتَوَيْتُمْ عَلَيْهِ﴾ و این حاکی از آن است که استوای بر کشتی و چارپایان غیر از رکوب و جلوس است. نخست رکوب و جلوس صورت می‌پذیرد و آنگاه استقرار.

از این بیان استفاده می‌کنیم که مقصود از استواء حالت استقرار و استیلا و تسلط بر مرکب است، که آن را از سرکشی بازداشته و به فرمان خود درمی‌آورد، و به عبارت دیگر هر چند در اینجا «استواء» همراه با جلوس و رکوب است، اما این واژه ناظر به نشستن انسان نیست، بلکه ناظر به حالت رام کردن مرکب است، و به‌طور خلاصه نشانهٔ حاکمیت و در اختیار گرفتن و فرمانروایی بر آن وسیله نقلیه است.

در آیه دیگر می‌فرماید: ﴿وغيض الماء وقضى الأمر واستوت على الجودي﴾. (۱)

«آب فرو نشست. کار پایان یافت و کشتی بر دامنهٔ کوه جودی استقرار یافت».

مسلماً مقصود، جلوس کشتی بر کوه جودی نیست، بلکه هنگامی که کشتی روی آب در حال نوسان و تلاطم بود، با پهلو گرفتن بر روی تپهٔ «جودی» به سکون و آرامش و ثبات دست یافت.

با توجه به آیات یاد شده و سخنان اهل لغت، استفاده می‌شود که هرگز در زبان عرب، واژهٔ «استوی» به معنای جلس و رکب و قعد و امثال اینها نیست، هر چند ممکن است در مواردی باین امور همراه باشد، بلکه معنی واقعی این کلمه در اقتدار و استیلا (چیرگی) ظاهر می‌شود.

## ۲. واژهٔ «عرش» در قرآن

در قرآن سه واژه که مفهوم متقارب دارند وارد شده است:

۱. سریره: مانند: ﴿على سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ﴾. (۲) «بر تخت‌ها، رو به روی یکدیگر قرار دارند».

۲. أرائك: ﴿مُتَكئينَ فيها على الأرائك لا يروُنَ فيها شمساً ولا زَمْهَراً﴾. (۳)

«در بهشت بر تخت‌های زیبا تکیه

۱. ۲. حجر/۴۷.  
۳. انسان/۱۳.

داده‌اند نه تابش آفتاب را می‌یابند و نه سرما را».

همین طور که ملاحظه می‌فرمایید واژه‌های «سریر» و «اریکه» در مورد تختی به کار می‌رود که انسان بر آنها می‌نشیند و هیچ ناظر به معنی دیگری از اقتدار و استیلا نیست و هر جا که قرآن بخواهد از این معنی (نشستن روی تخت برای استراحت و یا تفریح) بهره بگیرد، این دو واژه را به کار می‌برد، اما واژه «عرش» در مطلق سریر و تخت به کار نمی‌رود بلکه به تختی گفته می‌شود که نشستن بر روی آن مظهر قدرت و حاکمیت فرمانروایان بر کشور باشد.

اینک برخی آیات را که در این مورد، وارد شده، از نظر شریف می‌گذرانیم. قرآن، دربارهٔ یوسف آنگاه که پدر و مادر را وارد کاخ خود کرد، چنین می‌فرماید: ﴿ورفع أبویه علی العرش﴾<sup>(۱)</sup>: «پدر و مادر خود را بر فراز تخت بالا برد».

مسئلاً عرش در این جا به معنی تختی که یوسف روی آن می‌نشست و می‌خوابید نیست، بلکه تخت خاصی است که مسند قدرت و مرکز فرماندهی و اعمال قدرت بود.

دربارهٔ بلقیس ملکهٔ سبا چنین می‌فرماید: ﴿وأتیت من کل شیء ولها عرش عظیم﴾<sup>(۲)</sup>.

«همه چیز در اختیار اوست و تختی بزرگ دارد».

در آیهٔ دیگر می‌فرماید: ﴿أیکم یأتینی بعرشها قبل أن یأتونی مسلمین﴾<sup>(۳)</sup>.

«کدام یک پیش از آن که به حالت تسلیم نزد من آیند، تخت او را برای من می‌آورد؟».

با توجه به این کاربردها می‌توان گفت آنگاه که مقصود متکلم نشستن و سکونت باشد از واژه «سریر» و «اریکه» بهره می‌گیرد و اما آنجا که بخواهد از سریری حکایت کند که مظهر قدرت و استیلا و تدبیر امور است، در آنجا کلمهٔ «عرش» به کار می‌برد، چنانکه در آیات مربوط به حضرت یوسف و ملکه سبا بیان گردید. عرش در آن آیات، تخت نشستی نبود، بلکه مظهر قدرت و استیلا و تدبیر امور کشور بود.

۱. یوسف/۱۰۰.

۲. نحل/۲۳.

۳. نمل/۳۸.

اتفاقاً در فرهنگ عربی، این نکته کاملاً رعایت می‌شود مثلاً شاعر می‌گوید: إذا ما بنو نصر وکلّاهم قهوع وطمهر وکاسر «آنگاه که تخت‌های فرزندان مروان واژگون گشت، اجساد آنان را چراگاه لاشخورها و درندگان ساختیم».

از این شعر استفاده می‌شود که مقصود از عرش، مطلق تخت نیست بلکه، تخت قدرت و حاکمیت است، زیرا آنگاه که فرزندان مروان بر عرش (تخت) می‌نشستند، استیلا و قدرت خود را به مردم نشان می‌دادند.

تا این جا به دو نتیجه رسیدیم که استواء به معنای جلوس نیست، بلکه معنی برتر از آن دارد، و آن استقرار و استیلا و تسلط است.

۲. عرش به معنای تخت لغوی نیست، بلکه تختی که مظهر قدرت و استیلا است.

اکنون به بیان مطلب سوم می‌پردازیم:

### معرفی که قبل از این جمله یا بعد از آن آمده‌اند

جمله «ثم استوی علی العرش» در ۷

سوره وارد شده است و در غالب آنها چه

قبل از آن و چه بعد از آن، از تدبیر جهان و آفریدگاری خدا سخن به میان آمده است. اینک برخی را یادآور می‌شویم:

۱. «إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُغْشَى اللَّيْلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثًا وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ»<sup>(۱)</sup>.

«پروردگار شما خداوندی است که آسمان‌ها و زمین را در شش روز آفرید، آنگاه بر عرش مستولی شد، خدا لباس شب را بر روز می‌پوشاند و شب با شتاب در پی روز است، و خورشید و ماه و ستارگان را آفریده که زیر فرمان او هستند. آگاه باشید که آفرینش و تدبیر جهان از آن اوست، پروردگار جهانیان بسیار با خیر و برکت است».

۲. «إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُدَبِّرُ الْأُمْرَ مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ»<sup>(۲)</sup>.

«پروردگار شما خداوندی است که آسمان‌ها و زمین را در شش روز آفرید، آنگاه بر

۱. اعراف/۵۸.

۲. یونس/۳.

عرش مستولی شد، به تدبیر کار جهان می پردازد. هیچ شفاعت کننده‌ای جز با اذن او نیست. این است خداوند پروردگار شما، پس او را پرستش کنید، آیا متذکر نمی شوید؟».

۳. ﴿الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ الرَّحْمَنُ فَاسْأَلْ بِهِ خَبِيرًا﴾ (۱)

«همان خدایی که آسمان‌ها و زمین و آنچه را که در میان آن دو قرار دارند، در شش روز آفرید، سپس بر عرش مستولی شد، او رحمن است از او بپرس که او آگاه است.».

۴. ﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يَعْلَمُ مَا يَلْجُ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾ (۲)

«او آن خدایی است که آسمان‌ها و زمین را در شش روز آفرید، سپس بر عرش مستولی شد. او از آنچه در زمین فرو می رود و یا از آن بیرون می آید و از آنچه از آسمان پایین می آید یا به آن بالا می رود آگاه است. او با شماست هر کجا باشید. خداوند از آنچه انجام می دهید، آگاه است.».

اکنون وقت آن رسیده است که به تبیین چهارمین مطلب که در آغاز مقاله

به آن اشاره کردیم بپردازیم:

#### ۴. در کنایه، لازم معنی مقصود است، نه خود معنی

علمای ادب می گویند کنایه ذکر ملزوم و اراده لازم است، مثلاً می گویند «فلانی دستش بسته است» یعنی بخشندگی ندارد یا اینکه می گویند «در خانه فلانی باز است» مقصود این است که میهمان پذیر و میهمان نواز است.

همان طور که توجه می فرمایید معنی مطابقی جمله، بستگی دست و باز بودن در خانه نیست، چه بسا دست‌های او همیشه باز، و در خانه او غالباً بسته باشد، ولی معنی لازم در اینجا مقصود جدی است.

تا این جا، امور چهارگانه تبیین گردید:

اولاً: واژه استوا مرادف با جلوس نیست بلکه مرادف با استقرار، استیلا و استعلاست.

ثانیاً: عرش، مرادف با سریر و اریکه نیست، بلکه تخت خاصی است که احیاناً

۱. فرقان/۵۹.

۲. حدید/۴.

مخلوقات را به ارباب انواع یا به عقول و نفوس و یا به اصنام و اوثان و یا به ارواح و جنیان سپرده باشد.

اصولاً باید دقت کرد اگر مقصود خدا این بود که او تختی دارد و بر تخت جلوس کرده شایسته بود بفرماید: «وجلس علی السریر» یا «تکی علی الأریکه» و مانند آنها، اما از این که از واژه «استوی» و لفظ «عرش» کمک می‌گیرد، و در ماقبل و مابعد جمله، کارهای تدبیری خدا را یادآور می‌شود، باید اذعان نمود که هدف، معنی لغوی آن نیست که واقعاً برای خدا ماسوای عالم آفرینش تختی محسوس و محدود باشد و بر آن استیلا جوید و به تدبیر امور بپردازد، بلکه باید گفت جمله مزبور کنایه از تدبیر و اداره و رسیدگی به عالم آفرینش است، و معنی مطابقی جمله مقصود نیست، بلکه وسیله‌ای است برای تفهیم معنی لازم.

### عرش عظیم خدا چیست؟

در این جا از یادآوری نکته‌ای ناگزیریم و آن این که اگر ما گفتیم مقصود، تکیه بر عرش و تخت و سریر نیست، غرض ما، آن عرش مادی و محسوس است

فرمانروا روی آن قرار می‌گیرد و وزیران دور آن می‌نشینند و همانجا برای اداره امور مملکت تصمیم گرفته می‌شود، و امور کشور اداره می‌گردد.

ثالثاً: پیش از جمله «ثم استوی علی العرش» و پس از آن، اشاره به تدبیر جهان و عالم هستی شده مانند آفرینش آسمان‌ها و زمین در شش روز، پوشاندن شب بر روز و پیاپی آمدن آن دو و گردش ماه و ستارگان و دیگر مسائل تکوینی.

رابعاً: در کنایه، معنی مطابقی جمله مقصود جدی نیست، بلکه لازم آن مراد است.

### نتیجه‌گیری

با توجه به این امور چهارگانه می‌توان نتیجه گرفت که: «جمله «ثم استوی علی العرش» کنایه از تدبیر امور و کردگاری خداست» و این که می‌گوید او بر عرش (عرشی که نماد قدرت زمامداران و تدبیر امور کشور است) استقرار و استعلا یافت، هدف همان لازمه آن، یعنی اداره و تدبیر امور آسمان‌ها و زمین و سراسر خلقت است، و هرگز پس از آفرینش، تدبیر و اداره



که استقرار و استعلا بر آن صورت می‌پذیرد. اما هرگز عرش واقعی خدا را که در ذیل بیان خواهیم کرد، منکر نشدیم، بلکه از آیات کریمه استفاده می‌شود که خدا دارای عرشی بزرگ است مانند:

﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ﴾<sup>(۱)</sup>

«خدایی که جز او خدایی نیست، او پروردگار عرش بزرگ است.»

بنابراین، عرش، خود جزئی از عالم آفرینش است و قهراً مقصود از این عرش که مورد تدبیر خداست یکی از سه معنی خواهد بود:

۱. سراسر جهان هستی از مادی و مجرد، که نتیجه استیلا بر آن (استیلا در خور وجود خدا) موجب تدبیر و تنظیم جهان وجود است، قهراً جمله ﴿ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ﴾ یعنی بر سراسر هستی که مُلک خدا و سریر قدرت اوست، استیلا دارد و قدرت او بر تمام عوالم محیط است، و اگر عرش در آیه یاد شده، در مقابل آسمان‌ها آمده است، از باب عطف عام بر خاص است، و این نظریه را مرحوم صدوق در کتاب «اعتقادات» برگزیده است.

۲. مقصود از عرش، عوالم ماورای

طبیعت است یعنی آن جهان وسیعی که از قید و بند ماده و شرایط زمان و مکان دور است و آسمان‌ها و زمین‌ها زیر سایه آن عوالم قرار گرفته‌اند، در این صورت، در آن جهان مجرد و بزرگ، تدبیر عالم ماده، صورت می‌پذیرد.

۳. عرش، نقطه خاصی از عالم مجرد است که رشته تدبیر امور جهان به آنجا منتهی می‌گردد و آیینه‌ای است جزئیات تمام آنچه که در عالم آفرینش رخ می‌دهد، در آنجا منعکس می‌باشد و فرشتگان اطراف عرش که قرآن از آنها خبر می‌دهد، آنهایی هستند که در جهان خلقت وظایف و تصرفاتی دارند و مأمور اجرای فرمان‌هایی هستند که از این مقام صادر می‌گردد و حقیقت این مقام به سان موضوعاتی مانند لوح محفوظ برای انسانی که در حجاب ماده است، روشن نمی‌گردد.

با توجه به این مطلب، مفاد برخی از آیات مانند:

﴿الَّذِينَ يَخْمَلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ﴾

لِّلَّذِينَ آمَنُوا رَبُّنَا وَسِعَتْ كُلُّ شَيْءٍ رَّحْمَةً  
وَعِلْمًا فَاعْتَبِرُوا لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ  
وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ»<sup>(۱)</sup>

«فرشتگانی که حاملان عرش هستند و آنها که گردا گرد آند، تسبیح و ستایش پروردگارشان را می‌گویند، و به او ایمان دارند و برای مؤمنان استغفار می‌کنند و می‌گویند: پروردگارا، رحمت و علم تو همه چیز را فرا گرفته، پس کسانی را که توبه کرده و راه تو را پیروی کرده‌اند، بیامرز و آنان را از عذاب دوزخ نگاه دار.»  
از آنچه گفته شد روشن می‌شود که عرش، واقعیتی غیر از یک تخت محسوس و مادی است که بر آن تکیه شود و ما به نفی آن پرداختیم و به یکی از سه امر یاد شده تفسیر می‌گردد.

بنابراین، جمله مزبور، متشابه نیست و اگر هم متشابه باشد به وسیله آیات محکم، مفاد آن، روشن می‌گردد و اینها دلیل بر این است که قرآن، مانند کلام فصیحان و بلیغان دارای مجاز و کنایه است و کسانی که نافی مجاز و کنایه در قرآن هستند، غرض فاسدی را دنبال می‌کنند و آن این که این گونه اسماء و صفات را بر معنای حسی و مادی حمل کنند، و در حقیقت مکتب «تجسیم» و

«تشبیه» را احیا کنند.

\*\*\*

تا اینجا تفسیر آیه به پایان رسید ولی ما، در آغاز مقاله از حنا بله دو مطلب نقل کردیم:

۱. خدا بالای آسمان‌ها بر روی تخت نشسته است.

۲. مقصود از مقام محمود این است که پیامبر را در کنار تخت خود می‌نشانند. مطلب نخست را احمد بن تیمیه پیشوای نخست وهابیان و استاد مکتب محمد بن عبدالوهاب در دو رساله مطرح کرده و بر این عقیده اصرار دارد. او می‌گوید: «والعرش فوق ذلک، والله فوق ذلک، والله فوق عرشه.»<sup>(۲)</sup>

«عرش بالای آسمانهاست و خدا هم بالای عرش است.»

هم چنین می‌گوید: «تَوَاتَرَ عَنْ رَسُولِهِ وَأَجْمَعَ عَلَيْهِ سَلْفُ الْأُمَّةِ مِنْ أَنَّهُ سَبْحَانَهُ فَوْقَ سَمَاوَاتِهِ عَلِيٌّ عَرْشَهُ، عَلِيٌّ عَلَى خَلْقِهِ.»<sup>(۳)</sup>

«از پیامبر به تواتر رسیده و

۱. غافر/۷.

۲. مجموعة الرسائل الكبرى ۲، العقيدة الواسطية، ص ۳۹۹.

۳. همان، ص ۴۰۱.

گذشتگان امت بر آن اتفاق دارند که خدا بالای آسمانهای خویش روی تخت خود نشسته و بر فراز مخلوقاتش جای دارد». او در کتاب العقیده الحمویه می‌نویسد: «إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى فَوْقَ كُلِّ شَيْءٍ وَعَلَى كُلِّ شَيْءٍ وَأَنَّهُ فَوْقَ الْعَرْشِ».<sup>(۱)</sup>

مجموع این عبارات حاکی است که او برای خدا مکانی و جهتی قائل است و آن به گونه‌ای است که اشراف بر مخلوقات خود دارد و چنین خدای را جز به جسمی که دارای مکان و حیّز است نمی‌توان تفسیر نمود.

این سخن از ابن تیمیه بعید نیست. او شاگرد مکتب محدثانی مانند عثمان بن سعید دارمی سجزی مجسم است که در کتاب خود به نام «الانقض» می‌گوید: «خدا اگر بخواهد بر پشت پشه‌ای جای می‌گیرد و پشه او را بر پشت خود حمل می‌کند تا چه رسد به یک تخت بزرگ».<sup>(۲)</sup>

شگفت اینجاست که خود احمد بن تیمیه همین را در کتاب «غوث العباد» که در سال ۱۳۵۱ در چاپخانه حلبی مصر چاپ شده به آسانی پذیرفته است. ابوحیان در تفسیر آیه «وسع کرسیه

السموات والأرض» می‌نویسد: در کتاب «العرش» ابن تیمیه معاصر که به خط خود مؤلف بود خواندم: خدا بر کرسی می‌نشیند و جای خالی نگاه داشته است که رسول خدا کنار او بنشیند».

محمد زاهد کوثری می‌نویسد: در نسخه‌های خطی تفسیر «البحر» (که ابوحیان جمله یاد شده را در آن آورده) این عبارت هست ولی در نسخه‌های چاپی از آن حذف شده است و می‌افزاید، مصحح مطبوعه، به وی گفت: چون این مطلب بسیار زننده بود، و شایسته یک مسلمان نبود، من آن را حذف کردم.

اصولاً چه معنی دارد که خدا آنجا که مظاهر قدرت و اعمال سلطه خود را بر جهان بیان می‌کند یک باره بگوید: بر روی تخت نشست و تخت او آن قدر بزرگ، و جسم او آن قدر سنگین است که تخت، گاهی از سنگینی او ناله می‌کند؟!<sup>(۳)</sup>

۱. مجموعة الرسائل الكبرى، العقيدة الحموية، ص ۴۲۹.  
 ۲. ان الله لو شاء لاستقر على ظهر بعوضة فاستقلت به بقدرته فكيف على عرش عظيم؟  
 ۳. له أطيظ كاطيط الرجل.